



## حسن با عصبانیت فریاد زد: خجالت نمی کشید؟

همه‌ها برخی از فرماندهان در قرارگاه بلند بود که «عملیات متوقف بشه.» حسن یک دفعه قرمز شد و با عصبانیت داد زد «خجالت نمی کشید؟ بیست روزه که به مردم قول دادیم خرمشهر آزاد می شه. ما تا آزادی خرمشهر این جاییم.» پس فردا خرمشهر آزاد شد.

همه‌ها برخی از فرماندهان در قرارگاه بلند بود که «عملیات متوقف بشه.» حسن یک دفعه قرمز شد و با عصبانیت داد زد «خجالت نمی کشید؟ بیست روزه که به مردم قول دادیم خرمشهر آزاد می شه. ما تا آزادی خرمشهر این جاییم.» پس فردا خرمشهر آزاد شد.

سرویس دفاع مقدس - نهم بهمن ماه سالروز شهادت سردار سرلشکر غلامحسین افشردی (حسن باقری) است. جوانی مومن و سختکوش و پاسداری شجاع و خوش فکر که توانست با تکیه بر ایمان و اخلاص خود دوست و دشمن را به حیرت واداشت.

به گزارش خبرنگار «تابناک»، شهید سردار سرلشکر حسن باقری در 25 اسفندماه 1334 برابر با سوم شعبان در تهران چشم به جهان گشود که نامش را «غلامحسین» نهادند. وی دوره دبستان را در مدرسه «مترجمه الدوله» واقع در خیابان «آیت الله سعیدی» و دوره متوسطه را در دبیرستان «مرو» تهران به پایان رساند و در این دوران ضمن فعالیتهای مذهبی از سخنرانی های شهید آیت الله بهشتی نیز بهره مند می شد.

وی در سال 1354 در رشته «دامپروزی» دانشگاه ارومیه پذیرفته شد و در این دوران نیز در پی تحقیق و مطالعه پیرامون مسائل دینی بود و سرانجام به دلیل فعالیتهای مذهبی که در سطح دانشگاه داشت، با دخالت نیرویهای امنیتی رژیم پهلوی از دانشگاه اخراج شد و پس از آن در سال 1356 به سربازی اعزام شد که در آنجا نیز به هدایت فکری سربازان همت گمارد اما پس از چندی وی را از سربازان جدا کرده و به عنوان راننده یک افسر جزء قرار دادند.

به دنبال فرمان حضرت امام خمینی (ره) مبنی بر فرار سربازان از پادگان، غلامحسین سربازی را ترک کرده و به طور جدی همراه با دیگر مردم ایران به مبارزه علیه رژیم شاه ادامه داد و با ورود امام خمینی به ایران در کمیته استقبال فعالیت کرد.

غلامحسین پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان خبرنگار فعالیت خود را آغاز کرد و در سفری 15 روزه به لبنان و اردن گزارش تحلیلی جامعی از وضع نابسامان مسلمانان این مناطق تهیه کرد. وی در سال 1358 پس از گرفتن دیپلم ادبی در رشته «حقوق قضایی» دانشگاه تهران قبول شد و در اوایل سال 59 نیز به عضویت سپاه درآمد و در واحد اطلاعات مشغول خدمت شد و در این زمان نام مستعار «حسن باقری» برای او انتخاب گردید.

با شروع جنگ تحمیلی در اول مهرماه 59، شهید باقری همراه تعدادی از پاسداران راهی جبهه های جنوب شد و در بدو ورود به اهواز «واحد اطلاعات عملیات رزمی» را برای دستیابی به اطلاعات دقیق مواضع و نیروهای عراقی راه اندازی کرد. وی در این زمان هوش و استعداد شگرفی در تحلیل اطلاعات دشمن از خود نشان داد به طوریکه در اغلب مواقع تحرکات احتمالی دشمن را پیش بینی می کرد. اقدامات اساسی او در زمینه اطلاعات به راه اندازی واحد اطلاعات- عملیات در ستاد عملیات جنوب منتهی شد و نیروهای این واحد در کمتر از سه ماه در همه محورهای جنوب با تمام توان مستقر شدند و به عنوان چشم فرماندهی در محورهای مختلف عمل کردند.

نقش شهید حسن باقری در اطلاعات رزمی جبهه وسیع جنوب بر هیچکس پوشیده نیست. او توانست فرماندهی گردان تا جانشین فرماندهی نیروی زمینی را در طول یک سال و نیم طی کند. اولین فرماندهی خودش را در عملیات فرماندهی کل قوا انجام داد. شهید باقری به دلیل برخورداری از توانمندی فکری و شهامت نظامی در دیماه 59 به عنوان یکی از معاونان ستاد عملیات جنوب انتخاب شد و در شکست محاصره سوسنگرد، فرماندهی عملیات «امام مهدی(عج)» را پذیرفت و در فتح ارتفاعات «الله اکبر» و «دهلاویه» نقش ارزنده ای ایفا کرد.

در عملیات فتح المبین، شهید باقری نشان داد که فرماندهی بزرگ است. وی پس از پیروزی ایران در عملیات «تامن الائم» که با هدف شکست حصر آبادان انجام گرفت، در عملیات «طریق القدس» فرماندهی اولین قرارگاه مشترک سپاه و ارتش یعنی قرارگاه نصر را بر عهده گرفت و پس از عملیات رمضان از سوی فرماندهی کل سپاه به سمت فرماندهی «قرارگاه کربلا» و «جانشین فرماندهی کل» در قرارگاه جنوب منصوب شد. پس از شکل گیری سازمان رزم سپاه و با توجه به توان و تجربه ای که شهید باقری داشت به عنوان

"جانشین فرماندهی یگان زمینی سپاه پاسداران" برگزیده شد و سرانجام پس سالها مجاهدت در میدان نبرد و هنگام شناسایی مواضع دشمن در روز 9 بهمن سال 1361 در سن 27 سالگی به شهادت رسید.

شهید حسن باقری در آیینہ خاطرات

باشگاه گلف اهواز شده بود پایگاه منتظران شهادت. یکی از اتاق های کوچکش را با فیبر جدا کرد؛ محل استراحت و کار. روی در هم نوشت &#171;100% شناسایی، 100% موفقیت.> گفت &#171;حتا با یه بی سیم کوچیک هم شده باید بی سیم های عراقی را گوش کنید. هرچی سند و نامه هم پیدا می کنید باید ترجمه بشه.> از شناسایی که می آمد، با سر و صورت خاکی می رفت اتاقش. اطلاعات را روی نقشه می نوشت. گزارش های روزانه را نگاه می کرد.

\*\*\*\*

اوج گرمای اهواز بود. بلند شد، درپچه کولر اتاقش را بست. گفت: به یاد بسیجی هایی که زیر آفتاب گرم می جنگند. عصر بود که از شناسایی آمد. انگار با خاک حمام کرده بود. از غذا پرسید. نداشتیم. یکی از بچه ها تندی رفت، از نزدیکی شهر چند سیخ کوبیده گرفت. کباب ها را که دید، داد زد &#171;این چیه؟> زد زیر بشقاب و گفت &#171;هرچی بسیجی ها خورده، از همون بیار. نیست، نون خشک بیار.>

\*\*\*\*

اگر بین بسیجی ها حرفی می شد می گفت &#171;برای این حرف ها بهم تهمت نزنید. این تهمت ها فردا باعث تهمت های بزرگتری می شه. اگه از دست هم ناراحت شدید، دورکعت نماز بخوانید بگوییید خدایا این بنده ی تو حواسش نبود من گذشتم تو هم ازش بگذر. این طوری مهر و محبت زیاد می شه. اون وقت با این نیروها میشه عملیات کرد.>

\*\*\*\*

فرمانده یکی از لشکرهای ارتش بود. طرح های حسن را که می دید می گفت &#171;این باقری انگار چند سال دانشکده ی افسری بوده. طرح هاش کلاسیکه. حرف نداره.>

\*\*\*\*

مقدمات عملیات فتح المبین را می چید. از بس ضعیف شده بود زود از حال می رفت. سرم که می زدند، کمی جان می گرفت و پا می شد. کمی بعد دوباره از حال می رفت، روز از نو روزی از نو.

\*\*\*\*

همهه برخی از فرماندهان در قرارگاه بلند بود که &#171;عملیات متوقف بشه.> حسن یک دفعه قرمز شد و با عصبانیت داد زد &#171;خجالت نمی کشید؟ بیست روزه که به مردم قول دادیم خرمشهر آزاد می شه. ما تا آزادی خرمشهر این جاییم.> پس فردا خرمشهر آزاد شده بود.

\*\*\*\*

می رفت تهران. فرمانده هان جلسه داشتند. خانمش را بردند بیمارستان. هرچه گفتم &#171;بمان، امروز پدر می شی. شاید تو را خواستند.> گفت &#171;خدایی که بچه داده، خودش هم کاراش رو انجام می ده.>

\*\*\*\*

فرمانده هان تیپ ها بودند؛ خرازی، زین الدین، بقایی و.... حرف های آخر را زدند و شب حمله مشخص شد. حسن شروع کرد به نوحه خواندن. وقتی گفت &#171;شهادت از غسل شیرین تراست> هق هقش بلند شد. نشست روی زمین و زار زد. از اول روضه رفته بود سجده. کف سنگر سه تا پتو انداخته بودند. سر که برداشت از اشک، تا پتوی سوم خیس شده بود.

روزهای آخر بیش تر کتاب #171; ارشاد « شیخ مفید را می خواند. به صفحات مقتل که می رسد، های های گریه می کرد. هرچه گفتند #171; تو هم بیا بریم دیدن امام خمینی « گفت #171; نه، بیام برم به امام بگم جنگ چی؟ چی کار کردیم؟ شما برید، من خودم تنها می رم شناسایی « گلوله ی توپ که خورد زمین، حسن دستی به صورتش کشید. دو ساعتی که زنده بود، دائم ذکر می گفت. فکر نمی کردم که دیگه این صدا را نشنوم.

گزیده ای از وصیت نامه شهید غلامحسین افشردی (حسن باقری)

در این موقعیت زمانی و مکانی، جنگ ما جنگ کفر است و هر لحظه مسامحه و غفلت، خیانت به پیامبر (ص) و امام زمان (عج) و پشت پا زدن به خون شهادت. ملت ما باید خودش را آماده هر گونه فداکاری بکند...

در چنین میدان وسیع و این هدف رفیع انسانی و الهی جان دادن و مال دادن و فداکاری امری بسیار ساده و پیش پا افتاده است و خدا کند که ما توفیق شهادت متعالی در راه اسلام و با خلوص نیت پیدا کنیم...

... در مورد درآمدها چیزی به آن صورت ندارم. همین بضاعت مزجاه را هم خمسش را داده ام و بقیه را هم در راه کمک رساندن به جنگجویان و سربازان اسلام با سپاه کفر خرج کنند...